



این دیوانچه است
که فاضل ارباب و سمند
ارباب عمده الامراء لعط نام
میرزا عبدالحسین خان میرزا و نایب
اول وزارت خارجه سپر جناب
جلالتها بلسان الملک
ملک الموزنین
کاشته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَوْدَعَ مَفَاتِيحَ الْحِكْمِ فِي صُدُورِ الْعِبَادِ وَأَوْقَدَ صَابِغَ الْكَلَامِ
فِي قُلُوبِ الشُّعْرَاءِ وَفَتَحَ لَهُمْ شَرَائِعَ الْإِشَارَاتِ إِفْضَالَاً وَكَرَمًا مَهْدِيَّ الْكَلِمَاتِ
إِجْلَالَاً بِهَيْبَتِهِ سَمَائِسَ زِينَهُ بَارِكَاةٍ وَبِرَّتِينَ نِيَّاسٍ سَنَدِيهِ سَكَاةٍ خَدَاةٍ
يَكْتُمُ وَيُزِدُ أَنْ بِي هَمَاتٍ كَهَيْ نَوْعِ إِسَارَاتٍ بِرَمَايَةٍ كَفْتَنٍ كَهَيْ أَنْ مِنَ الْبَيَانِ
لِيَحْرَأَ وَهَيْ مَسْدَانِ رَايَةٍ بِرَايَةٍ مَحْنٍ كَهَيْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ عَلَمَةَ الْبَيَانِ بِرُوكِهِ
أَوْزِدُكَ كَانِ سَمْتِ بِرَّتِي وَرَبْتَهُ مَهْتَمِي نَحْشِيدَةً تَحْمِيدَاتٍ وَاجِبِ الْوُجُودِ
رَهْنِ زَبَانِ وَوَلِ دَامَسِدِ وَتَحْمِيدِ حَضْرَتِ مَعْبُودِشِ رَايَةِ عَيْنِ آبِ كُلِّ سَائِرِ

عَلَى مَا كُنَّا نَرِيءُ الْكَمْرَ	فَمَدَّ اللَّهُ ثُمَّ حَمَدَ اللَّهُ
عَلَيْهَا هَذَا نَشْكُرُ النِّعَمَ	نُشْكِرُ اللَّهَ ثُمَّ نَشْكُرُ اللَّهَ

توانای فهم در کشور معرفت خود عشق صلح است تا که خیره مانده و سینمای و هم
 در روز ویدار صمدیش غم نواله تیرگی عسای خیرت هوای قاف ملکوش کسته با
 پیما بصیرت در مضای ملک جبروتش شکیه لا یدرک ذاته بانکه
 سزاقی ولا توصف صفاته بضامه ولا افتراق کبریا سرار کبریا
 لا تعرفه العارفين وعظمت آثار عظمته عن وصف الواصفين

عقل و جان از کاش اگر نت	حج دل را کجبه اوره نیت
تنگ میدان که وصفش و هم	ست جولان غرذاتش فهم
ذات او برتر از سکو نه چون	لی او خارج از برون درون
نفس کل یک ساد ه از در او	کل کل یکن ز دهنش او

کی توان بود کرد کار شایسته	باتقاضای عقل و نفس و عواس
عارف کرد کار چون شایسته	چون تودر علم خود زبون باشی

ثُمَّ الصَّلَاةُ عَلَىٰ مَنَاجِجِ الصِّدْقِ وَالصَّفَا وَمِعْرَاجِ الزُّهْدِ وَالنَّقِيِّ سِدِّ
 الْبَشْرِ وَشَفِيعِ الْمَذِينِ فِي الْمَحْشَرِ الْمَبْعُوثِ إِلَىٰ كَافَّةِ النَّاسِ بِأَشْرَفِ
 الْمَتَكَلِّمَاتِ الْأَلْسِنِ الَّذِي أَظْهَرَ لَنَا طُرُقَ الْعِرْفَانِ وَأَقَامَ لَنَا عِلْمَ الْإِيمَانِ
 وَأَرْفَعَهُ رَايَةَ الْإِهْتِدَاءِ وَأَنَارَ مَنَارَ الصِّيَاةِ حَسَنَ الْمَطْلَعِ قَصِيدَةَ نُبُوَّةِ

و شاه بیت چکانه ز سالت دیوان هستی و عروض ارکان بلند

دستی سر مشق قوانین امم و بر کزیده پیمبر بر عرب و عجم المجتبی و وحید ^{روز} ^{المطهر}

مِنْ خَلْقِهِ الْبِنَاءِ الْعَظِيمِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ آيَةُ الْكِبَرِ حُجَّتِ الْعَظِيمِ رَبِّ

صحیفه فتوت و صدر بنده مروت نبی اکرم و رسول کرم سید ^{اصطفا}

و خاتم انبیاء محمد مصطفی که نتیجه موضوع و محسول ایجاد است در کن ^{مس}

این آب و بار و مهبط الهام و وحی است و مالک امر و نبی کلید مخزن جود است و

کاشن وجود

لوح محفوظ شرع و سنت است

قابل تائس نبوت است

است صباح آسمان وجود

است مفتاح کنج خانه جود

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الْأَبْرَارِ وَاهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ مَا دَامَتِ الْأَعْمَادُ

مُسْتَنِيرَةً وَالشُّمُوسُ مُنِيرَةً

وَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ رِضِي سَلِمَ

مَا عَرَدْتُمْ فَوْقَ أَعْصَانِ مَطْوِقِهِ

سَيِّمَ ابْنِ عِمْرَانَ رَافِعِهِ الْوُدِّي كَمَا نَاهَى الْمَوْضِعَ لِآيَاتِهِ بَابِ اللَّهِ الرَّفِيعِ وَكِتَابِ

اللَّهِ الْبَدِيعِ مِرْغَاهُ مَطَاهِرِ عَضِيهِ وَحَلِيهِ خِلَافَهُ مَرَاصِدِ فَضِيلِهِ وَعَلِيٍّ قَائِلِ

الْكَفَرَةِ وَقَامِعِ الْفَجْرِ أَرْهَدُ الْأَيْقَانَ وَأَجْرُ الْأَوْصِيَاءِ أَخِ الرَّسُولِ وَذَوِّجِ

الْبَوْلِ وَالِدِ السِّطِينِ بِأَيْعِ الْبُعْتَيْنِ نَوْحِ كَشْتِي نَجْحِ كَلِيمِ طَوْفِ مَسْجِدِ

حزب فرقان ایتقان سگوف کاستمان اتقان چده آرای پیکر کرم ایتلاف بخش
 عنصرا ممصداق سوره هل اتی میزان اللهم وال من وال الا حلال معاف تامل
 کثاف معارف تزل و تب نام هایت و مطلع طواع عنایت مظهر عجایب
 و مظهر غرایب و ضی مطلق جاشین برحق سبیل اعظم صراط اقوم حمت سائفة
 نعمت سابقه صریح الائمة ابوالائمة امیر المومنین علی علیه السلام که کلمه کلمه
 ولایت است و بر شاخار و صایت ذوالفقار پچانش کردن عصاة رادویم
 سافت و تیغ برایش خانه طعاه راد و لوله و بیم افکند بنیب لعه قهرش
 ریشه دشمنان راد هم سوخت و جذده اشده هوش دیده دوستان رادوش

سافت

مَلِكًا إِذْ غَشِيَ الْيُوفَ بِوَجْهِهِ	غَشِيَ الْحَمَامُ بِأَوْجِهِ الْأَعْدَاءَ
فَمَتَّ يَدَاهُ بِيَأْسَةٍ وَمَمَاحَةٍ	فِي النَّاسِ فَمَتَّ يَدَيْهِ سِدَّةً وَدَحَاءَ

بِحَمْدِ اللَّهِ وَنِعْمِهِ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ وَتَمَجُّدِ طَبَعِ أَيْنِ كِتَابِ سَطَّابِ دَرَهْتِ
اوان و برتر زمانی است که سلطنت ایران مَصُونَةٌ عَنْ حَوَادِثِ الْمَلَوَانِ
در قبضه قدرت و سرچرخ توت بپضاء سما المواجهی قاندا الاعلام و الکتاب
حافظ الممالک و البلدان داعی البرابا الی ایمان نظر خطوط الرشد الرشاش ختام
مناشیر الصلح و التداد مجازام در بهام آفاز نامه محسری طراز جانه
سروری ظل بسوط و ممد و کف صدوق و عنود آفتاب آسمان شهریار
و جناب عمان آجداری ناهید ایوان عطا جمید میدان و فامرو بهیم صالت
و سپهر اقلیم نبالت نوزد مش قیصر ووش دارا عزم کسری بزم قهرمان
مار و طین شپوان مروم زمین سلطان جدار ابوالنظر مظفر الدین شاه قاجار
لاذالت مرتفعه رایات سلطنتیه فی الامصار است که حسب و حسب و حسب
در نسب مرزا ایران را سلطان صاحبقران و پادشاهان حکم و فرمانند

رَزِينٌ نَالِدًا صِلِهِ بِطَارِفِ فَضْلِهِ وَيُحَلِّي طَهَارَةَ كَسْبِهِ بِبِرَاعَةِ اَدْبِهِ

این علیحضرت اقدس و وجود مقدس با بشارت رومی و هاشم خومی
و طراحت دیدار و جلالت کفار و کفر ریزنده و صدر نخبنده و سلامت
خاطر و استقامت ناظر و راهی رزین و عقل دور بین و تدبیر منافذ
مملکت و تشدید مبانی دولت و نصب پرچم شریعت غزا و رفع نغمه بیضا
و جمال فضل و جمال عقل در خاک ایران و پهنه این سامان با محامد اطلاق
و محاسن شیم و علوهت و ستمورقت و ابرحیت جلی و کرامت اصلی و راه
صاحب و عزم نائب سد خلل دین مبین و دفع عطل ایران زمین سرمایه
شهرت کتاید و هنر جاری نماید طریقه جعفری و شیوه رشیدی اثنای
عشری را قدر میفراید با غما ساز دور و هفتاپرداز و کارخانجات
میند و عمارات رسیده بنا کند جلد جهانیان از حضرت پروران خواهند

که این حسره

خسرو فرزانہ و خدیو چکانہ باد چہ شاہ عام دیگر خوش جاہ بانیش زیران
 و نقش مملکت سائیش در قبضہ شمشیر برانش باد

تا بود زیب محافل قصہ پیرو مرید	پیر کردوشش مرید و خوش قسمت زیران
تا ملک بر پاست بادشش ایت غربت ما	تا جهان باقیست نامشش باد باقی در جهان

و صدر آرای ارسن صدارت و قدر انسانی مسند وزارت کچہ سوار میدان
 جلالت و شہباز کیمان عظمت اکمال کسوت معالی جمال صورت ایام و یاس
 قصب الجیب پیکر فرزانگی و قلادۃ النحر سنیہ مروانکی کف المساکین غوث
 المحتاجین بدر الوزراء فخر الکبرار ظہیر الرعایا مجیر البرایا طلیعہ احب لال
 شریفہ افضل محمود الطائر میمون الماثر زین اکابر ایام و قدوة فائزہ
 انام صاحب المحل الاعلی و الفتح المعلق ہاشمی الفضاة حاتمى السماحة
 صدر اکبر بدر انور اصفی العلم احنفی احکم حضرت مستطاب سیدنا ابوبکر اعظم

میرزا علی صفرخان امین اسلطان صدر اعظم آبد الله صداریه و آید الله

وزارت است

فَقِيَ السِّنَّ كَهْلَ الْحَيِّمِ وَالْعَقْلَ وَالْحِجَى	يَعْمُ نَبِيَّ الْأَمَالِ بِالنَّائِلِ الْعُسْرِ
لَهُ هِمَّةٌ لِمَا حَبِطَتْ عَلْوُهَا	حَبِطَتِ الثَّرَيَا فِي الثَّرَى أَبْدَا حَجَى
غَدَا زَاعِيًا لِلْسُّلَيْبِ وَنَاصِرًا	لَهُ اللَّهُ زَاعٍ قَدْ تَكْفَلُ بِالْغَصْرِ

الحق این دستور را در صدر پاک نهاد و در طرز محاوره و اسلوب محاضره
و تدبیر راست و رای روشن و افاقت الطاف و اشاعت اصناف
و عظمت جاه و رفعت جایگاه و قوت نطق و قدرت طبع و اصلاح
فساد و اسخاج مراد و تمهید قانون عدل و داد و تدبیر همچون ظلم و سب و
و فرط شامت و وفور حصافت و عزم سریع و عزم مسیم و عظمت و جود
و کثرت سجد و جعفر و ابن زیدون و بوزر جمهر و ابن طه و ناطقه زند

آشف و قآن یافت و سجان را شکر آرد بکام عقل مساحت کند محیط فلک

خور رای تصور کند ضمیر خیال	و آبش زنده اعدال خرمین اهرمن را
----------------------------	---------------------------------

در هم سوخت و بدیر انصاف دیده دشمن را در هم دوخت

بود با عدش نیار دوست یازید بنگار آب انصافش بر آمد ظلم را اشکشان

همواره عطفی بی پایش قلوب مبتذل را نوید و نهایی فراوانش ابواب

مفضل را کلید حرارت کلکان را امطار بهار است و مرارت هجران را ویداً

یار اهل استحقاق را بذل و انفاق کند و کدای عابر استیلا را لغت جمیل

دیده از ستم زده گمان برایش باز است و گفت آمال افسرده دلان

بگوشش دراز

امی فلک اختیار و اختر نصرت	طبع تو ترکیب جو و صورت احسان
----------------------------	------------------------------

وزن بر انداخت بدلت از درم و زر	بیزان بکار ماند و وزن ز میزان
--------------------------------	-------------------------------

و پیوسته در تحکیم علمای دین و تقسیم قهقهای آیین کوشید و بیح تنی را در این

ناموس سخاوت و بیح تنی را بر بدین راه بس نه

بدلت تو شریعت ز خبث سرگ مظهر	ببازوی تو مسلمان ز کف کفر مستم
------------------------------	--------------------------------

غیبت تو ز تبهو گشته چنگل شاهین

رعایت تو ز آهوی گشته سحر صنیم

امید از آفریننده بشو و روشنی بخنده شمس و قرآن است که این وجود پاک
و گوهر تابناک اسب طربش برین دهنه مانروائی عجم و عربش زیر کین پشت
مخالفش چون کمان و قامت موالفش مانند چو کمان مائه اش کس کرده
و فایده اش پراکنده و بسو طالید و نافذ حکم و رفیع القدره

و صحیح بحکم باد

اسب طرب و پیش تو امید برین باد	جان تن خصمان تو پیوسته عزیزین باد
--------------------------------	-----------------------------------

از هیبت توشت مخالف چو کمان باد	بر جان بد اندیش تو از مرک کین باد
بار استی و رادی طبع تو قرین است	بار اش و آراش طبع تو قرین باد

و محض از دیاد عمر شاه اسلام در فایت حال خواص و عوام در سال
 هزار و سیصد و نیزده مطابق سال اول سلطنت این خسرو داد گستر
 و خدیو عدلت پرور این صدر را دو دستور خجسته نهاد از گوشت و نان که
 که محتاج الیه خلق جهان است بکلی باج و خراج برداشت تا ساکنین ایران در
 سایه رحمت شاه شاه و پر تو عنایت این وزیر کار آگاه روز و شب را در
 و طرب باشند

و بعد چنین می نگارد بنده جانی عبدالحسین بن لسان الملک ثانی بامدادی که
 با هشت برین دعوی برابری داشت و مسجد می که از آیام فرودین بیریق
 برتری می افزاشت سفر شرم اشارت کرد که مان برخیز و زین ارادت

برخس سعادت و پوی افراز طلب و پوی طاعت کن وقت است که بخت

خفیات بیدار شود و هزار دستان طبعت بگشاید اسب همت پیش فرستم

طعمه بریکانه و خویش زدم و ای خواندم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فِی الْمِیَالِکِ وَالْبَوَاقِ

اِذَا رَكِبْتُ كُنْتُ خَيْرًا رَاكِبٍ وَاِنْ نَزَلْتُ كُنْتُ خَيْرًا مِّنْ مَّنِيْ وَتَكَلَّمْتُ

سَكْتَمًا وَبَرَرْتُ بِمَقْصُودِ نَفْسِيْ وَمِنْ يَوْمِ كَلَّمَ عَلِيٌّ اللّٰهَ فَهُوَ حَبِيبُهُ رَاوِرُذِ زَبَانَ

وَأَفْوُضُ اَمْرِيْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بِبَصِيْرٍ بِالْعِبَادِ رَاذَكَرُ وِبَيَانِ فِعْوِ سَاكْتَمِ

اَلَيْسَ بِكَافٍ عَبْدُهُ اللّٰهُ وَحْدَهُ

مَتَّكَ بِحَبْلِ اللّٰهِ وَاَقْرَأْ كَلَامَهُ

هُوَ اللّٰهُ بِالْاِضْطِغَالِ يَعْتَمُ عَبْدُهُ

اِذَا كُنْتَ تَحْتِيْ مَحْنَةٌ فَاَعِظْ بِهَا

باری پس از نوز دیدن معبر و رسیدن بمقر از پشت زین پای بر زمین نهادم

و برای سپهر اعتلا و رواق کردن اطباق خاتمه کتاب دیوان

و فاتحه الفصول عنوان می زینت القلوب کتاب اناسیت و سفار الصدور

ابواب مردمیت یتیمه رشته خردمندی و گوهر صدف از جندی بحسب برینش
 برداشش جناب اهل هندس الممالک لازالت آیا ویه سایته فی المسالک درآم
 الحق آن وجود کرم منع علم و مربع علم و معیار ریاضه صفا و صفوت و میزان
 محک حیا و صداقت است و در استقامت آسانی و عدالت صفات روحانی
 بود ثانی است و در کمال نسب و جمال ادب آیتی است از آیات یزدانی

شرف ز گوهر او گذرد و چون نور از ناز

هنر ز نیرت او گذرد و چون صدق از حق

در جودت خاطر و حدت ناظر و کماوت ایاس را محو ساخته و فطانت بودگان
 ز هو نموده در علوم ریاضی طعنه زن علمای حال و ماضی است و در فنون
 و پهلما سی و پستیک شنیده که فضلی در سه پستیک و در لسان اهل اروپا
 خردمندان آن سامان را سر کوب آورد و در رای یزدین و عقل دورین
 سرانگشت تدبیرش مشکل کشای تمام دولت و کلات که سلاکش رافع مشکلات مملکت

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْفَضَائِلَ كُلَّهَا	مَجْمُوعَةً فِي فِطْرَةِ الْإِنْسَانِ خَلَاصَهُ
---	---

پس از ادای سلام و تمیّت و اظهار شرایط عبودیت آن جناب گریست شاعر
 این بنده بزه کار را فسرمود که البته باد خزان تا معنای بوستان رسد
 پرموده سازد و غبار خاک آلودگی را بشوید و آبی گلستان هستی را انفرادی
 مقهور ببالید شود و سالهای روم نشینگاه جند و بوم دست پیرمات پیران
 حیات هر کس در دو خنجر آخته مرک شاه رک وجود هر تن برد پیکاهای بجا
 نماند و شاخ گیاهی بیسای نه لامرّد لِقِضَاءِ اللَّهِ وَلَا مَفْرَمٍ مِنْ قَدِيرٍ

دزدی است چرخ نقتین اندر سرای عمر	آری بهره قامت آن خم نیامده است
----------------------------------	--------------------------------

در جامه کبود فلک بین و بس بدان
کین خطّه جز سر اخطا نم نیامده است

پس باید چیزی بیاد کار نهاد و اسمی در روز کار که هرگز از یاد حوادث فراموش نشود

و از آب نواب از جوش نغفده و آن تاسیس کتاب و تریل ابواب است
 بهتر آنکه دیوان اشعار مشرسته غفاری المحفوظ فی کف الباری را
 که مرعومزاده و یک جیم راد و عصاده ایم و در جزالت ابیات و ذلالت
 کلمات چشمه حیات و نقل و نبات است بطبع رسام نامرود ما از نصف نصف
 و کف کف رود تا آثارش در قرون و دهور در بلاد و امصار بماند چنانکه
 گفته اند لا یخربن علی میت له اثر ^{بک} مرانام و نشان است هم او را رحمت
 و غفران از آنجا که اعطی القوم نایبها و آسکن الدارینها ^{بک} مترجمه
 و خریطه این مقال تراسم شمل و قسم حمل آمد البسته باید در تصحیح آن کتاب
 و تصحیح ابواب بمن مساعدت الله و حسن نعت شاه شاه و امن همت بر
 زنی و قدم مجاهدت بعبر نبی و دیباچه اش را پس از ادای سپاس و تبت
 باسم همیون مرغ نشین چاربالس سلطنت بنامت بری لکن از تطویل کلام

برکنار شود از صدف معنی در لایینی مطلب و از سینه صافی کینه جانی
مخواه و از بدایع از بار گل بخار جوی و از رواع عقار مل بنجار

که کشف تو جهان شود پر

کم گوی و گزیده گوی چون در

آن خشت بود که بر توان زد

لاف از سخن چو در توان زد

تو گل بو سائل ارواح مقدس و تو سل بحیال اشباح مؤسس زن
که پشته انی ایشان مایه دو جهانی است و سرمایه پایدانی این هنگام
عنان بیایم در طلب و کوشش آمد و اسب فاطرم در طرب و جوش
گفتم شعرای نامه ار که بچیندون شوارِد الکَلِم و فضیلهای عالی ممداء
که بنظرون قلائد ادیب اشعار آبه ارشان که کاد البیان آن بکون سحر
فترت روزنامه فضل و براعت و ابکار افکارشان که حیثیتهم لؤلؤ
مشوراً عن لب کلین لطافت و فصاحت است اگر قالب وجود

و کالب موجود و پروازند باز خیر ایشان واصل و ذکر ایشان را حاصل است
 چه از بار طبعشان قوت بازماندگان و اینها را بار ذهنشان شراب

جایبان

فَقُلْتُ سَقَى اللَّهُ أَرْضَهُمْ	كَأَنِّي إِلَىٰ اشْخِصِيهِمْ نَاطِقٌ
فَمَا مَاتَ مِنْ خَيْرَةٍ وَاحِدَةٍ	وَمَا غَابَ مِنْ ذِكْرَةٍ حَاضِرَةٍ

بفرموده آنکه اطاعت امر بزرگان لازم و متابعت فرمان ایشان واجب
 و مستحکم است اکنون جانب معصوم و کرامیم و راه مقصد پیامیم و با کلاک
 که رسک صفحی کا فذرا رسک ساره فرقدکم و پینه و قطاس را از زرباس پوشم
 و بالماس معانی لود و میانی بشنم و از مصادر خاطر ز و اهر و این بریدارم

بست اندرون کلک کو هر کاوم	تنگی است مسکن بدبریا گرفت
---------------------------	---------------------------

شرح حال سعادت منوال سلطان الفقراء و انجمن
 برهان الاقیقا، و الزاهدین مہبط انوار القدسیۃ
 مجمع صفات ملکوتیہ واقف اسرار حقایق کاشف انوار
 و فایق مرحوم میرزا محمد حسین مشرقی عفا ری کا سا

میرزا محمد حسین ترقیب رشتہ نسب را با بوز عفا ری رساند ہو میرزا
 محمد حسین بن میرزا آقا خان بن میرزا احمد بن میرزا معز الدین بن قاضی
 احمد بن قاضی مطلب بن قاضی بیع الزمان بن قاضی جمال الدین بن
 قاضی احمد بن قاضی نظام الدین بن قاضی جلال الدین بن قاضی
 رفیع الدین بن میرزا علی بن منیباء الدین بن یحیی بن فتح اللہ بن
 یحیی بن حسن بن فخر الدین بن امیدوار بن فضل بن یحیی بن فضل الدین

اسحق بن فضل بن محمد بن ابی المکارم بن احمد بن علی بن اسبے
 عالم بن احمد بن ابی القیام محمود بن احمد بن ابی الفضل محمد بن
 احمد بن افضل بن هاشم بن فاضل بن سیکین عقیل بن محی بن
 ذر بن ابی ذر العفاری رضی الله عنه

باجبلس وی پس از اینکه تحصیل مقدمات عربیه و تکمیل مؤخرات
 ادبیه کرد و سنین عمر را به بیت رسانید در حضرت فلک رفعت
 و لیعهد کرد و در عهد ناصرالدین میرزا اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار
 سمت چاکری و رتبه برتری یافت چیزی نگذشت که از حسن ادب
 و اسلوب انانیت غبطه یاران و رساک همکاران شد از نسیم
 سکارم خلقتش و طبع آمال عطر ساسی گردید و از نسیم محاسن ادبش
 باغ کامرانی بخت افزای و روز بروز و ساعت ساعت باعت الطاف

شاهانه و مراحم ملوکانه حضرت ولیعهد در باره وی افزودن گرفت
 تا آنکه محمد شاه عازمی و دواع اینجهانی فرمود و ناصرالدین میرزا
 بر اورنگ جهانبانی ارتقا نمود مشرقی این حکام روی از نوکر یک
 بر تافت و بکاشان شتافت یچاره ترک ماومن گفت و دو بیسی از
 میان بر گرفت و با شیاطین انس و رفقای ناخوش نشست و در زاویه
 گوشه گیری و کنج عزلت در بر بیکانه بست جانب و حدت گرفت و عفت
 بر کنار شد و شیفته مولی آمد و فریفته خالق ارض و سما و همی گفت
 باید در این دوره زنده کی با کمال خلوص بندگی کرد و سخی را انداخت
 و بدی را سوخت ساز بهی ساخت و زاد معادی بهتیم کرد
 تَزَوَّدْ مِنَ الْأَيَّامِ خَيْرًا فَإِنَّهُ إِذَا مَا مَضَىٰ يَوْمٌ فَلَيْسَ بِعَائِدٍ
 برک میثی کور خویش فرست کس نیاید ز پس تو پیش فرست

روزها در حلقه بود و شبها در ولوله تا آنکه قلب روشن رداش موضع سیه است
 و مضرخ مضرات شد در جاده عرفان در حضرت رحمتی شاه سیرابری
 سرسپرده بود و تخلص محتاج علی داشت و کاهکاهی محض تفریح
 و مایع بانثامی اشعار و انشا و ابیات ابکار سپرداخت و تخلص شاعرانه
 مشرقی نمود از آنجمله این دیوان ذیلاقت بیان است که لطافت
 کلمات و فصاحت عبارتش غیرت آب زلال و سحر حلال است
 با بجه میرزا محمد حسین پس از آنکه سنین عمر را شصت رسانید در سال
 هزار و دویست و نود و نه در برز آباد که یکی از فترای کاشان است
 جهان فانی را وداع گفت و بجهان جاودانی خرامید و بو صیت خودش
 در در ب با بجه که در برز آباد او را بود سجاکت سپردند اینک مرارش
 خانقاه عرفان منظر لکاه فقر است و پس از مرگش از و س

دو پسر و دو دختر بجای ماند مرعوم فتح الله خان شیبانی کاشانی
 که او را پسر عم و در یک جاوه هم قدم بودند اشعار ذیل را در مائیه
 آن مرعوم سروده

گویند که خال زادت از خال گذشت	می ننی که بجال بوده از خال گذشت
-------------------------------	---------------------------------

وله	خلق از پی مستقبل و ماضی و و داد از ماضی و مستقبل و از خال گذشت	ایضا
-----	---	------

در مشرق عیش مشرقی شاهی بود	در مملکت فقر شهنشاهی بود
اینها بگذار آسب که دارم من	کاندر همه چیز مرداگاسیبه بود

وله ایضا رحمه الله

از بود ز و از غفار یان و انت نسب	فرعش از فامس بود و اول صلش ز غرب
در کاش بدش شین و کاشی بود	یکچند دیگر بفاشس پر نج و کرب

ایستادگی